

Submit Date: 29 March 2026
Revise Date: 28 June 2026
Accept Date: 05 July 2026
Initial Publish: 06 July 2026
Final Publish: 23 August 2027

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

An Analysis of the Jurisprudential and Legal Foundations of Divorce at the Wife's Request in Imami Jurisprudence and Iranian Civil Law

Atefeh Sharafatmanesh¹, Abbas Arab Khazaeli^{2*}, Sayyed Askari Hosseini Moghadam²

1. PhD Student Department of Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Sar.C., Islamic Azad University, Sari, Iran
2. Department of Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Sar.C., Islamic Azad University, Sari, Iran

* Corresponding Author's Email: ArabKhazaeli@iau.ac.ir

ABSTRACT

Divorce at the wife's request is one of the most important and challenging issues in family law within the Iranian legal system, situated at the intersection of Imami jurisprudence and positive law. Although, in principle, the authority to initiate divorce in Imami jurisprudence and Iranian Civil Law rests with the husband, jurisprudential rules such as the rule of no harm, the negation of hardship and distress, fulfillment of contractual stipulations, the obligation of maintenance, and the authority of the religious judge have provided grounds for supporting the wife under specific circumstances. The present study was conducted with the aim of analyzing the jurisprudential and legal foundations of divorce at the wife's request in Imami jurisprudence and Iranian Civil Law, and evaluating the effectiveness of existing regulations in protecting women's rights. In terms of purpose, this research is applied, and in terms of method, it is descriptive-analytical. Its data were collected and analyzed using authoritative jurisprudential and legal sources, statutes, judicial practices, and library documents. The findings indicate that Imami jurisprudence possesses considerable capacities for supporting women in situations such as hardship and distress, failure to provide maintenance, the husband's absence, fulfillment of stipulations incorporated into the marriage contract, and other exceptional cases. The Iranian legislator, inspired by these foundations, has also provided for the possibility of divorce petitions by the wife in specified cases. Nevertheless, differences in the interpretation of legal provisions, the absence of unified judicial practice in identifying instances of hardship and distress, the difficulty of proving claims, and the prolonged nature of adjudication proceedings are among the most significant practical challenges in implementing these regulations. Consequently, enhancing the effectiveness of the legal system in this area requires the establishment of unified judicial practice, a dynamic and justice-oriented interpretation of jurisprudential rules, revision of certain legal provisions, and greater utilization of the capacities of Imami jurisprudence in protecting women's legitimate rights, while preserving the stability of the family.

Keywords: *divorce at the wife's request, Imami jurisprudence, family law, hardship and distress, Iranian Civil Law, Family Protection Law, rule of no harm.*

How to cite: Sharafatmanesh, A., Arab Khazaeli, A., & Hosseini Moghadam, S. A. (2027). An Analysis of the Jurisprudential and Legal Foundations of Divorce at the Wife's Request in Imami Jurisprudence and Iranian Civil Law. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 5(3), 1-15.



تاریخ ارسال: ۹ فروردین ۱۴۰۵
 تاریخ بازنگری: ۷ تیر ۱۴۰۵
 تاریخ پذیرش: ۱۴ تیر ۱۴۰۵
 تاریخ چاپ اولیه: ۱۵ تیر ۱۴۰۵
 تاریخ چاپ نهایی: ۱ شهریور ۱۴۰۶

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

تحلیل مبانی فقهی و حقوقی طلاق به درخواست زن در فقه امامیه و قانون مدنی ایران

عاطفه شرافت منش^۱، عباس عرب خزائلی^۲، سیدعسکری حسینی مقدم^۳

۱. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق، واحد ساری، دانشگاه آزاد اسلامی، ساری، ایران

۲. گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد ساری، دانشگاه آزاد اسلامی، ساری، ایران

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: ArabKhazaeli@iau.ac.ir

چکیده

طلاق به درخواست زن یکی از مهم‌ترین و چالش‌برانگیزترین مباحث حقوق خانواده در نظام حقوقی ایران است که در نقطه تلاقی فقه امامیه و حقوق موضوعه قرار دارد. اگرچه اصل اختیار طلاق در فقه امامیه و قانون مدنی ایران بر عهده زوج است، اما قواعد فقهی همچون لاضرر، نفی عسر و حرج، وفای به شرط، وجوب انفاق و اختیارات حاکم شرع، زمینه حمایت از زوجه را در شرایط خاص فراهم ساخته‌اند. پژوهش حاضر با هدف تحلیل مبانی فقهی و حقوقی طلاق به درخواست زن در فقه امامیه و قانون مدنی ایران و ارزیابی میزان کارآمدی مقررات موجود در حمایت از حقوق زنان انجام شده است. این پژوهش از نظر هدف، کاربردی و از نظر روش، توصیفی - تحلیلی بوده و داده‌های آن با استفاده از منابع معتبر فقهی، حقوقی، قوانین، رویه‌های قضایی و اسناد کتابخانه‌ای گردآوری و تحلیل شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که فقه امامیه از ظرفیت‌های قابل توجهی برای حمایت از زنان در شرایطی مانند عسر و حرج، ترک انفاق، غیبت زوج، تحقق شروط ضمن عقد و سایر موارد استثنایی برخوردار است و قانون‌گذار ایران نیز با الهام از همین مبانی، امکان درخواست طلاق از سوی زوجه را در موارد مشخص پیش‌بینی کرده است. با این حال، اختلاف در تفسیر مقررات قانونی، نبود وحدت رویه در تشخیص مصداق عسر و حرج، دشواری اثبات ادعا و طولانی بودن فرآیند رسیدگی، از مهم‌ترین چالش‌های عملی اجرای این مقررات محسوب می‌شود. در نتیجه، ارتقای کارآمدی نظام حقوقی در این حوزه مستلزم ایجاد وحدت رویه قضایی، تفسیر پویا و عدالت‌محور از قواعد فقهی، بازنگری در برخی مقررات قانونی و بهره‌گیری بیشتر از ظرفیت‌های فقه امامیه در حمایت از حقوق مشروع زنان، همراه با حفظ استحکام خانواده است.

کلیدواژگان: طلاق به درخواست زن، فقه امامیه، حقوق خانواده، عسر و حرج، قانون مدنی ایران، قانون حمایت خانواده، لاضرر.

نحوه استناددهی: شرافت منش، عاطفه، عرب خزائلی، عباس، و حسینی مقدم، سیدعسکری. (۱۴۰۶). تحلیل مبانی فقهی و حقوقی طلاق به درخواست زن در فقه امامیه و قانون مدنی ایران. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۵(۳)، ۱-۱۵.

مقدمه

خانواده در اندیشه اسلامی و نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران، بنیادی‌ترین نهاد اجتماعی و نخستین بستر تحقق امنیت، آرامش، تربیت و رشد شخصیت انسان به شمار می‌آید. استحکام این نهاد، نه تنها در آموزه‌های دینی، بلکه در اسناد قانونی نیز همواره مورد تأکید قرار گرفته است؛ زیرا سلامت خانواده، زیربنای سلامت اجتماعی و تضمین‌کننده ثبات فرهنگی، اخلاقی و اقتصادی جامعه محسوب می‌شود. بر همین اساس، حقوق خانواده در فقه امامیه و حقوق مدنی ایران از جایگاهی ویژه برخوردار است و قانون‌گذار تلاش کرده است با وضع مقررات مناسب، ضمن حفظ کیان خانواده، حقوق و تکالیف متقابل زوجین را نیز به گونه‌ای تنظیم کند که عدالت، امنیت و کرامت انسانی در روابط خانوادگی تحقق یابد (Katouzian, 2013). نکاح در فقه اسلامی صرفاً یک قرارداد خصوصی میان زن و مرد نیست، بلکه نهادی حقوقی، اخلاقی و اجتماعی است که آثار گسترده‌ای بر فرد، خانواده و جامعه بر جای می‌گذارد. قرآن کریم هدف از تشکیل خانواده را دستیابی به «سکون»، «مودت» و «رحمت» معرفی می‌کند و ازدواج را وسیله‌ای برای ایجاد آرامش و تکامل انسان می‌داند. از این رو، اصل بر بقای زندگی مشترک، حسن معاشرت، تعاون، احترام متقابل و ایفای حقوق و تکالیف زوجین است و هرگونه اقدامی که بنیان خانواده را متزلزل سازد، در اندیشه اسلامی امری نامطلوب تلقی می‌شود. با وجود این، شارع مقدس واقعیت‌های زندگی اجتماعی را نیز مورد توجه قرار داده و پذیرفته است که در برخی شرایط، استمرار زندگی مشترک نه تنها موجب تحقق اهداف ازدواج نمی‌شود، بلکه زمینه‌ساز ظلم، آسیب، اختلاف و تضییع حقوق یکی از زوجین خواهد بود. در چنین وضعیتی، طلاق به عنوان آخرین راهکار برای پایان دادن به رابطه‌ای که ادامه آن با مصلحت طرفین و جامعه سازگار نیست، مشروع شناخته شده است (Najafi, 1984). در منابع فقهی، طلاق از جمله ایقاعات

محسوب می‌شود و برخلاف عقد نکاح، تحقق آن نیازمند اراده یک‌جانبه است. با وجود مشروعیت طلاق، روایات اسلامی همواره آن را از مبعوض‌ترین اعمال حلال معرفی کرده‌اند؛ موضوعی که بیانگر رویکرد احتیاط‌آمیز شریعت نسبت به انحلال خانواده است. بنابراین، هرچند طلاق ممنوع نیست، اما تنها زمانی مطلوب تلقی می‌شود که ادامه زندگی مشترک موجب ضرر، مشقت یا فساد گردد و هیچ راهکار مؤثری برای اصلاح روابط زوجین وجود نداشته باشد (Makarem Shirazi, 2007). در فقه امامیه، اصل بر آن است که اختیار اجرای طلاق در اختیار زوج قرار دارد. این دیدگاه بر پایه ادله قرآنی، روایی و قواعد فقهی شکل گرفته و مشهور فقهای امامیه با استناد به قاعده «الطلاق بید من أخذ بالساق»، حق ابتدایی اجرای صیغه طلاق را برای مرد به رسمیت شناخته‌اند (Najafi, 1984). این مبنا در قانون مدنی ایران نیز انعکاس یافته و ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی، علی‌رغم اصلاحات بعدی، همچنان اصل اختیار زوج در طلاق را حفظ کرده است. با این حال، تحول نیازهای اجتماعی، افزایش آگاهی حقوقی شهروندان، گسترش نقش زنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی و تغییر الگوهای روابط خانوادگی، موجب شده است که موضوع طلاق به درخواست زن به یکی از مهم‌ترین مباحث حقوق خانواده تبدیل شود؛ زیرا پرسش اساسی این است که آیا اختصاص اختیار ابتدایی طلاق به مرد، به معنای محرومیت کامل زن از حق پایان دادن به زندگی زیان‌بار است یا آنکه فقه امامیه ظرفیتهایی برای حمایت از زنان در شرایط استثنایی پیش‌بینی کرده است (Safaei & Emami, 2018). بررسی منابع معتبر فقه امامیه نشان می‌دهد که پاسخ به این پرسش منفی است. اگرچه اصل اختیار طلاق با زوج است، اما فقهای امامیه از دیرباز با استناد به قواعد مهمی همچون قاعده «لا ضرر»، قاعده «نفی عسر و حرج»، اصل وفای به شرط، قاعده نفی ظلم و اختیارات حاکم شرع، راهکارهایی را برای خروج زن از زندگی غیرقابل تحمل پیش‌بینی کرده‌اند. بر اساس این مبانی،

هرگاه استمرار زوجیت موجب ورود ضرر قابل توجه، مشقت شدید یا تضییع حقوق اساسی زوجه شود، حاکم شرع می‌تواند در چارچوب ضوابط فقهی برای رفع ظلم و تحقق عدالت مداخله کند. این ظرفیت‌ها بیانگر آن است که فقه امامیه، علی‌رغم حفظ ساختار سنتی نهاد طلاق، از انعطاف لازم برای حمایت از حقوق زنان در شرایط خاص برخوردار است (Imam, 2000).

قانون‌گذار ایرانی نیز با الهام از همین ظرفیت‌های فقهی، به تدریج دامنه حمایت از زنان را توسعه داده است.

اگرچه در زمان تصویب اولیه قانون مدنی، حق طلاق عمدتاً در اختیار مرد قرار داشت، اما اصلاح ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی، توسعه قلمرو ماده ۱۱۳۰ درباره عسر و حرج، شناسایی آثار حقوقی شروط ضمن عقد نکاح، پذیرش وکالت در طلاق و تصویب قانون حمایت خانواده، نشان‌دهنده حرکت تدریجی نظام حقوقی ایران به سوی ایجاد تعادل میان اصل استحکام خانواده و ضرورت حمایت از حقوق زنان است (Safaei & Emami, 2018). این تحولات بیانگر آن است که حقوق موضوعه ایران، بدون فاصله گرفتن از مبانی فقه امامیه، تلاش کرده است پاسخگوی نیازهای نوظهور جامعه و تحولات روابط خانوادگی باشد. با وجود این اصلاحات، طلاق به درخواست زن همچنان یکی از چالش‌برانگیزترین موضوعات حقوق خانواده محسوب می‌شود. بسیاری از زنان با وجود قرار گرفتن در شرایطی مانند ترک انفاق، سوءرفتار مستمر، اعتیاد زیان‌آور زوج، غیبت طولانی، خشونت‌های جسمی و روانی یا سایر مصادیق عسر و حرج، در عمل با دشواری‌های فراوانی برای اثبات ادعای خود و دستیابی به حکم طلاق مواجه هستند. از سوی دیگر، دادگاه‌ها نیز در تشخیص مصادیق عسر و حرج، حدود اختیارات حاکم شرع و نحوه اجرای مقررات قانونی، گاه رویه‌های متفاوتی اتخاذ می‌کنند که این امر بر امنیت حقوقی و پیش‌بینی‌پذیری آرای قضایی تأثیرگذار است (Safaei & Emami, 2018). از این‌رو، تحلیل مبانی فقهی و

حقوقی طلاق به درخواست زن و ارزیابی میزان کارآمدی مقررات موجود، ضرورتی انکارناپذیر در مطالعات حقوق خانواده به شمار می‌رود. بررسی مبانی فقه امامیه نشان می‌دهد که اختصاص اختیار ابتدایی طلاق به زوج، به معنای نفی مطلق حق زن برای رهایی از زندگی مشترک زیان‌بار نیست، بلکه این اختیار در چارچوب قواعد عام فقهی، اصول عدالت و اهداف شریعت قابل تفسیر است. فقه امامیه در کنار پذیرش اصل اختیار مرد در طلاق، همواره بر رعایت حقوق متقابل زوجین، منع ظلم، جلوگیری از ورود ضرر و رفع مشقت تأکید کرده است. از این‌رو، هرگاه ادامه زندگی مشترک با فلسفه تشکیل خانواده، یعنی تحقق آرامش، مودت و رحمت، ناسازگار شود و بقای نکاح موجب تضییع حقوق زوجه یا ورود آسیب‌های جدی به وی گردد، قواعد فقهی ظرفیت لازم برای مداخله حاکم شرع و پایان دادن به رابطه زوجیت را فراهم می‌آورند (Najafi, 1984).

یکی از مهم‌ترین مبانی فقهی در این زمینه، قاعده لاضرر است. این قاعده که از حدیث مشهور «لا ضرر و لا ضرار فی الإسلام» استنباط شده، از قواعد بنیادین فقه اسلامی به شمار می‌رود و بر این اصل استوار است که هیچ حکم شرعی نباید موجب ورود ضرر ناروا به اشخاص شود. فقهای امامیه از این قاعده در حوزه‌های مختلف فقه، از جمله حقوق خانواده، بهره گرفته‌اند و بر این باورند که اگر استمرار زندگی مشترک موجب ورود ضرر قابل توجه جسمی، روحی، مالی یا حیثیتی به زن شود، نمی‌توان وی را به ادامه چنین زندگی‌ای ملزم کرد (Makarem Shirazi, 2007). در واقع، قاعده لاضرر از مهم‌ترین مستندات فقهی برای توجیه مداخله حاکم شرع در موارد امتناع زوج از طلاق و حمایت از حقوق زوجه محسوب می‌شود.

در کنار قاعده لاضرر، قاعده نفی عسر و حرج نیز جایگاه ویژه‌ای در فقه امامیه دارد. این قاعده که مستند آن آیات قرآن کریم، از جمله آیه «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» است، بیان می‌کند

که شارع مقدس حکمی را که موجب سختی و مشقت غیرمتعارف برای مکلف باشد، جعل نکرده یا در شرایط خاص آن را برمی دارد. بر همین اساس، هرگاه ادامه زوجیت برای زن با سختی شدید و غیرقابل تحمل همراه باشد، الزام وی به استمرار زندگی مشترک با اهداف شریعت و اصل عدالت سازگار نخواهد بود. قانون‌گذار ایران نیز با اقتباس از همین مبنای فقهی، ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی را اصلاح کرده و عسر و حرج زوجه را به عنوان یکی از مهم‌ترین اسباب درخواست طلاق به رسمیت شناخته است (Safaei & Emami, 2018).

از دیگر ظرفیت‌های فقه امامیه، اصل وفای به شرط و اعتبار شروط ضمن عقد نکاح است. بر اساس این اصل، طرفین عقد می‌توانند در چهارچوب موازین شرعی، شروطی را ضمن عقد نکاح درج کنند که در صورت تحقق آن‌ها، زوجه از اختیارات مشخصی برخوردار شود. یکی از مهم‌ترین این اختیارات، اعطای وکالت در طلاق به زن است. اگرچه وکالت در طلاق ماهیتاً انتقال حق طلاق نیست، بلکه اعطای نمایندگی از سوی زوج برای اجرای آن است، اما در عمل یکی از مهم‌ترین ابزارهای حقوقی برای حمایت از زنان محسوب می‌شود و قانون مدنی نیز اعتبار آن را پذیرفته است (Safaei & Emami, 2018). امروزه بخش قابل توجهی از شروط چاپی اسناد رسمی ازدواج نیز بر همین مبنا تنظیم شده‌اند و در صورت تحقق شرایط مقرر، زوجه می‌تواند با استناد به وکالت اعطاشده، از دادگاه درخواست اجرای طلاق نماید. علاوه بر این، فقه امامیه در مواردی همچون ترک انفاق، غیبت مفقودالاثر زوج، امتناع از ایفای حقوق زناشویی، سوءمعاشرت و تخلف از تکالیف قانونی نیز امکان مداخله حاکم شرع را پیش‌بینی کرده است. قانون مدنی ایران نیز با الهام از این مبانی، در ماده ۱۱۲۹ ترک انفاق، در ماده ۱۰۲۹ غیبت زوج و در ماده ۱۱۳۰ عسر و حرج را از مهم‌ترین اسباب درخواست طلاق از سوی زن دانسته است. این مقررات نشان می‌دهد که قانون‌گذار ایرانی کوشیده است میان حفظ بنیان

خانواده و ضرورت حمایت از زوجه در برابر استمرار زندگی زیان‌بار، توازن برقرار کند (Safaei & Emami, 2018). با وجود این ظرفیت‌های فقهی و قانونی، تجربه عملی دادگاه‌های خانواده بیانگر آن است که زنان همچنان در مسیر دستیابی به طلاق با موانع قابل توجهی مواجه هستند. یکی از مهم‌ترین چالش‌ها، اثبات عسر و حرج است. هرچند قانون‌گذار برخی مصادیق عسر و حرج، مانند اعتیاد زیان‌آور، ترک زندگی خانوادگی، محکومیت قطعی به حبس طولانی، ضرب و شتم مستمر و ابتلا به بیماری‌های صعب‌العلاج را به صورت تمثیلی بیان کرده است، اما تشخیص تحقق این شرایط بر عهده دادگاه است و همین امر موجب تفاوت در برداشت‌های قضایی و صدور آرای متفاوت در پرونده‌های مشابه شده است (Safaei & Emami, 2018). از سوی دیگر، تحولات اجتماعی دهه‌های اخیر، مفهوم عسر و حرج را با ابعاد جدیدی روبه‌رو ساخته است. امروزه خشونت روانی، کنترل‌گری افراطی، محروم کردن زن از استقلال اقتصادی، تحقیر مستمر، بی‌توجهی عاطفی، سوءاستفاده‌های اقتصادی و فشارهای روانی، از جمله عواملی هستند که ممکن است ادامه زندگی مشترک را برای زوجه غیرقابل تحمل سازند، اما اثبات این موارد در محاکم قضایی همواره با دشواری همراه است. این وضعیت، ضرورت بازخوانی ظرفیت‌های فقه امامیه و تفسیر پویا از قواعدی همچون لاضرر و نفی عسر و حرج را بیش از گذشته آشکار می‌سازد؛ زیرا هدف این قواعد، صرفاً بیان احکام نظری نیست، بلکه تحقق عدالت، جلوگیری از ظلم و حمایت از کرامت انسانی در روابط خانوادگی است (Katouzian, 2013). در همین راستا، قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ نیز با تقویت نقش دادگاه خانواده، الزام به ارجاع اختلافات به مراکز مشاوره خانواده، پیش‌بینی سازوکارهای حمایتی و تأکید بر نظارت قضایی بر فرآیند طلاق، تلاش کرده است از یک سو مانع فروپاشی شتاب‌زده خانواده شود و از سوی دیگر، حقوق اشخاص آسیب‌پذیر، به‌ویژه زنان و کودکان، را بهتر

تضمین کند (Safaei & Emami, 2018). با این وجود، همچنان این پرسش اساسی مطرح است که آیا مقررات موجود توانسته‌اند میان حفظ استحکام خانواده، رعایت مبانی فقه امامیه و حمایت مؤثر از حقوق زنان در شرایط دشوار زندگی مشترک تعادل واقعی برقرار کنند یا خیر. پاسخ به این پرسش، نیازمند بررسی هم‌زمان مبانی فقهی، مقررات قانونی، رویه قضایی و تحولات اجتماعی است؛ امری که ضرورت انجام پژوهش حاضر را دوچندان می‌سازد.

تحولات حقوق خانواده در دهه‌های اخیر نشان می‌دهد که افزایش آگاهی عمومی نسبت به حقوق شهروندی، گسترش نقش اجتماعی زنان، تغییر ساختارهای اقتصادی و فرهنگی خانواده و توسعه رویکردهای حمایتی در نظام‌های حقوقی، موجب شده است که موضوع طلاق به درخواست زن به یکی از مهم‌ترین مباحث حقوق خانواده تبدیل شود. اگرچه اصل استحکام خانواده همچنان یکی از ارزش‌های بنیادین شریعت اسلام و نظام حقوقی ایران محسوب می‌شود، اما حفظ این نهاد زمانی مطلوب خواهد بود که بر پایه عدالت، احترام متقابل، امنیت روانی و رعایت حقوق زوجین استوار باشد. در مقابل، استمرار رابطه‌ای که به دلیل خشونت، سوءرفتار، ترک مسئولیت‌های قانونی، اعتیاد، بی‌توجهی مستمر یا سایر عوامل آسیب‌زا، اهداف اصلی نکاح را از میان برده است، نه تنها با فلسفه تشکیل خانواده سازگار نیست، بلکه می‌تواند زمینه‌ساز آسیب‌های فردی و اجتماعی گسترده‌تری شود (Safaei, 2018).

از منظر سیاست جنایی و حقوق خانواده نیز، انکار امکان رهایی زن از زندگی غیرقابل تحمل، با اصول عدالت، حمایت از کرامت انسانی و امنیت قضایی سازگار نیست. به همین دلیل، قانون‌گذار ایرانی طی دهه‌های گذشته تلاش کرده است با استفاده از ظرفیت‌های موجود در فقه امامیه، سازوکارهای مؤثرتری برای حمایت از زنان پیش‌بینی کند. اصلاح ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی،

توسعه قلمرو ماده ۱۱۳۰، شناسایی آثار حقوقی شروط ضمن عقد، پذیرش وکالت در طلاق و تصویب قانون حمایت خانواده، همگی بیانگر حرکت تدریجی نظام حقوقی ایران به سمت ایجاد توازن میان اقتضائات فقه سنتی و نیازهای جامعه معاصر هستند (Safaei, 2018).

با وجود این اصلاحات، بررسی پرونده‌های مطروحه در دادگاه‌های خانواده نشان می‌دهد که بسیاری از زنان در مقام اثبات موجبات قانونی طلاق با مشکلات متعددی روبه‌رو هستند. اثبات عسر و حرج، ارائه دلیل بر سوءرفتار مستمر، اثبات ترک زندگی خانوادگی، اثبات آثار مخرب اعتیاد یا بیماری‌های روانی زوج و حتی احراز تحقق شروط ضمن عقد، در بسیاری از موارد مستلزم طی فرآیندی طولانی، پیچیده و همراه با دشواری‌های اثباتی است. افزون بر این، تفاوت برداشت قضات از مفاهیم کلی همچون «مشقت غیرقابل تحمل»، «سوءمعاشرت» یا «ضرر» موجب شده است که در پرونده‌های مشابه، آرای متفاوتی صادر شود و این امر بر اصل امنیت حقوقی و پیش‌بینی‌پذیری تصمیمات قضایی تأثیرگذار باشد (Safaei & Emami, 2018).

در کنار این چالش‌ها، تحول مفهوم خانواده در جامعه امروز نیز ضرورت بازاندیشی در تفسیر قواعد فقهی و مقررات قانونی را آشکار ساخته است. بسیاری از آسیب‌هایی که امروزه بنیان زندگی مشترک را تهدید می‌کنند، صرفاً جنبه جسمانی یا اقتصادی ندارند، بلکه در قالب خشونت روانی، تحقیر مستمر، کنترل‌گری افراطی، محرومیت عاطفی، محدود کردن استقلال فردی و فشارهای روحی بروز می‌کنند. هرچند اثبات این آسیب‌ها نسبت به مصادیق سنتی دشوارتر است، اما آثار آن‌ها بر شخصیت، سلامت روان و کرامت انسانی زوجه گاه بسیار عمیق‌تر از خسارت‌های مادی است. از این رو، تفسیر قواعد فقهی همچون لاضرر و نفی عسر و حرج باید متناسب با تحولات اجتماعی و با حفظ چارچوب‌های شرعی انجام گیرد تا اهداف عدالت‌محور شریعت تحقق یابد

به این پرسش مستلزم بررسی هم‌زمان ادله فقهی، قواعد حقوقی، تحولات تقنینی و عملکرد مراجع قضایی است. بر همین مبنا، پژوهش حاضر با عنوان «تحلیل مبانی فقهی و حقوقی طلاق به درخواست زن در فقه امامیه و قانون مدنی ایران» با رویکردی توصیفی - تحلیلی و بهره‌گیری از منابع معتبر فقهی، حقوقی و رویه قضایی، درصدد است مبانی نظری طلاق به درخواست زن را تبیین کرده، میزان انطباق مقررات قانون مدنی با مبانی فقه امامیه را ارزیابی نماید و چالش‌های موجود در فرآیند رسیدگی به این دسته از دعاوی را تحلیل کند. در نهایت، پژوهش تلاش می‌کند با ارائه راهکارهای علمی و حقوقی، زمینه ارتقای کارآمدی نظام حقوق خانواده، ایجاد وحدت بیشتر در رویه قضایی و حمایت مؤثرتر از حقوق مشروع زنان را در چارچوب موازین شرعی و قانونی فراهم سازد. انتظار می‌رود نتایج این تحقیق، علاوه بر غنای ادبیات فقه و حقوق خانواده، بتواند در فرآیند قانون‌گذاری، تفسیر مقررات، تصمیم‌گیری قضایی و اصلاح سیاست‌های حمایتی مرتبط با خانواده نیز مورد استفاده قرار گیرد (Katouzian, 2013).

بررسی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که موضوع طلاق به درخواست زن، همواره یکی از مباحث مهم حقوق خانواده و فقه امامیه بوده و پژوهشگران از زوایای مختلف فقهی، حقوقی، اجتماعی و قضایی به آن پرداخته‌اند. با وجود تعدد تحقیقات انجام‌شده، هنوز درباره حدود اختیارات زوجه، قلمرو مداخله حاکم شرع، تفسیر قواعد فقهی و میزان کارآمدی مقررات قانون مدنی ایران، دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. از این رو، مرور انتقادی پژوهش‌های پیشین می‌تواند ضمن روشن ساختن روند مطالعات انجام‌شده، خلأهای موجود را نیز آشکار سازد. یکی از مهم‌ترین آثار در حوزه حقوق خانواده، تألیفات ناصر کاتوزیان است. وی در مباحث مربوط به حقوق خانواده، ضمن تحلیل ماهیت حقوقی نکاح و طلاق، بر این باور است که اگرچه قانون مدنی ایران اختیار ابتدایی طلاق را برای زوج به رسمیت شناخته است، اما این اختیار

(Makarem Shirazi, 2007). از سوی دیگر، بررسی آثار علمی موجود نشان می‌دهد که بخش عمده‌ای از پژوهش‌های انجام‌شده، یا صرفاً به تحلیل مبانی فقهی طلاق پرداخته‌اند یا تنها مقررات قانون مدنی را توصیف کرده‌اند. برخی مطالعات نیز تنها یکی از اسباب طلاق به درخواست زن، مانند عسر و حرج یا ترک انفاق، را بررسی کرده‌اند و کمتر پژوهشی با رویکردی جامع، ارتباط میان مبانی فقه امامیه، مقررات قانون مدنی، قانون حمایت خانواده، رویه قضایی و چالش‌های عملی اجرای این مقررات را مورد تحلیل قرار داده است. همچنین، نقش قواعد فقهی در تفسیر نوین مقررات حقوق خانواده و ظرفیت آن‌ها برای پاسخ‌گویی به مسائل نوپدید، هنوز نیازمند بررسی عمیق‌تر است (Safaei & Emami, 2018).

نوآوری پژوهش حاضر در آن است که موضوع طلاق به درخواست زن را صرفاً از منظر فقهی یا قانونی بررسی نمی‌کند، بلکه با رویکردی تحلیلی و تطبیقی، تلاش می‌کند پیوند میان مبانی فقه امامیه، مقررات قانون مدنی، قانون حمایت خانواده و رویه عملی دادگاه‌های خانواده را تبیین کند. این پژوهش علاوه بر تحلیل مبانی نظری، میزان کارآمدی مقررات موجود را در تحقق عدالت خانوادگی ارزیابی کرده و نقاط قوت، کاستی‌ها و ابهام‌های نظام حقوقی ایران را شناسایی می‌نماید. همچنین با توجه به تحولات اجتماعی، تلاش خواهد شد ظرفیت قواعد فقهی برای حمایت از زنان در شرایط نوظهور، از جمله خشونت روانی، ترک عاطفی، سوءاستفاده اقتصادی و سایر مصادیق جدید عسر و حرج، مورد تحلیل قرار گیرد.

بر این اساس، مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که مبانی فقهی و حقوقی طلاق به درخواست زن در فقه امامیه و قانون مدنی ایران چیست و آیا مقررات موجود توانسته‌اند میان سه ارزش بنیادین، یعنی حفظ استحکام خانواده، رعایت مبانی فقهی و حمایت مؤثر از حقوق و کرامت زوجه، تعادل مطلوبی برقرار کنند یا خیر؟ پاسخ

حقی مطلق و نامحدود نیست و باید در چارچوب اصول عدالت، حسن نیت، منع سوءاستفاده از حق و نظارت قضایی اعمال شود. به اعتقاد وی، اصلاحات قانونی سال‌های اخیر نشان‌دهنده حرکت قانون‌گذار به سمت ایجاد تعادل میان اختیارات زوج و حمایت از حقوق زوجه است (Katouzian, 2013). سیدحسین صفایی و اسدالله امامی نیز در آثار خود، ضمن بررسی مبانی فقهی و قانونی طلاق، بر نقش قواعد فقهی، به‌ویژه قاعده نفی عسر و حرج، تأکید کرده‌اند. آنان معتقدند که پذیرش عسر و حرج در ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی، یکی از مهم‌ترین تحولات حقوق خانواده در ایران محسوب می‌شود؛ زیرا این مقرر، امکان خروج زن از زندگی غیرقابل تحمل را بدون تعارض با مبانی فقه امامیه فراهم کرده است. با این حال، این نویسندگان معتقدند که ابهام در مفهوم عسر و حرج و اختلاف برداشت دادگاه‌ها، همچنان از مهم‌ترین چالش‌های اجرای این ماده قانونی به شمار می‌رود (Safaei & Emami, 2018). در حوزه فقه امامیه، فقهای برجسته‌ای همچون محمدحسن نجفی در جواهرالکلام، محقق حلی در شرایع الاسلام و امام خمینی در تحریرالوسیله، ضمن تأکید بر اصل اختیار زوج در طلاق، ظرفیت‌های فقهی موجود برای حمایت از زنان را نیز مورد توجه قرار داده‌اند. این آثار نشان می‌دهد که قواعدی همچون لاضرر، نفی عسر و حرج، الزام زوج به پرداخت نفقه، اعتبار شروط ضمن عقد و اختیارات حاکم شرع، از دیرباز در فقه امامیه مورد پذیرش بوده و مبنای بسیاری از مقررات کنونی قانون مدنی ایران قرار گرفته‌اند (Imam, 2000; Najafi, 1984).

در سال‌های اخیر، پژوهش‌های متعددی نیز به بررسی تطبیقی طلاق به درخواست زن پرداخته‌اند. Mirzaei et al. در پژوهشی با محوریت حقوق زنان در نظام حقوق خانواده ایران، نتیجه گرفته‌اند که اگرچه قانون‌گذار ایرانی تلاش کرده است با اصلاح مقررات مربوط به طلاق، حمایت بیشتری از زنان به عمل آورد، اما دشواری اثبات شرایط قانونی، طولانی بودن فرآیند رسیدگی و

نبود وحدت رویه در تشخیص مصادیق عسر و حرج، همچنان از مهم‌ترین موانع تحقق مؤثر این حق محسوب می‌شود (Safaei & Emami, 2018).

برخی مطالعات جدید نیز بر نقش رویه قضایی در توسعه مفهوم عسر و حرج تأکید کرده‌اند. نتایج این تحقیقات نشان می‌دهد که دادگاه‌های خانواده، به مرور زمان، در تفسیر مفاهیم قانونی انعطاف بیشتری نشان داده‌اند و علاوه بر مصادیق سنتی، مواردی همچون خشونت روانی، ترک عاطفی، کنترل‌گری افراطی، سوءرفتار مستمر و محرومیت اقتصادی را نیز در برخی پرونده‌ها از مصادیق عسر و حرج دانسته‌اند. با وجود این، نبود معیارهای واحد در تشخیص این مفاهیم، همچنان موجب صدور آرای متفاوت در پرونده‌های مشابه شده است (Safaei & Emami, 2018). در حوزه مطالعات تطبیقی نیز پژوهشگران بر این باورند که بسیاری از نظام‌های حقوقی اسلامی، ضمن حفظ مبانی شرعی، سازوکارهای متنوعی برای حمایت از زنان در دعاوی خانوادگی پیش‌بینی کرده‌اند. مقایسه این نظام‌ها با حقوق ایران نشان می‌دهد که استفاده از ظرفیت قواعد فقهی، توسعه اختیارات دادگاه و تفسیر موسع از مفاهیم عدالت و رفع ضرر، نقش مهمی در افزایش کارآمدی نظام حقوق خانواده ایفا کرده است (Esposito & DeLong-Bas, 2001). با وجود ارزش علمی پژوهش‌های پیشین، بررسی آن‌ها نشان می‌دهد که اغلب این مطالعات یا صرفاً بر مبانی فقهی تمرکز داشته‌اند، یا تنها مقررات قانون مدنی را تحلیل کرده‌اند و یا یکی از موجبات طلاق، مانند عسر و حرج یا ترک انفاق، را به صورت مستقل بررسی نموده‌اند. از این رو، همچنان نیاز به پژوهشی جامع احساس می‌شود که با رویکردی تلفیقی، رابطه میان مبانی فقه امامیه، مقررات قانون مدنی، قانون حمایت خانواده و رویه قضایی را به صورت هم‌زمان مورد تحلیل قرار دهد. مرور پژوهش‌های پیشین نشان می‌دهد که هر یک از مطالعات انجام‌شده تنها بخشی از موضوع طلاق به درخواست زن را بررسی

خانواده را تشکیل می‌دهند و بدون توجه به ارتباط متقابل آن‌ها، دستیابی به تحلیلی جامع امکان‌پذیر نخواهد بود (Katouzian, 2013).

از منظر مفهومی، طلاق به درخواست زن فرآیندی حقوقی است که در آن زوج به استناد به یکی از اسباب شرعی یا قانونی، از دادگاه صالح تقاضای انحلال نکاح می‌کند. برخلاف طلاق به اراده زوج که بر اختیار مستقیم مرد استوار است، در این نوع طلاق، احراز شرایط قانونی، بررسی ادله، مداخله مرجع قضایی و در مواردی اعمال ولایت حاکم شرع، نقش اساسی در تحقق انحلال نکاح دارند (Safaei & Emami, 2018).

در این پژوهش، متغیر محوری «طلاق به درخواست زن» است که تحت تأثیر دو دسته عوامل قرار دارد. نخست، مبانی فقهی شامل قواعد لاضرر، نفی عسر و حرج، منع ظلم، اصل وفای به شرط، ولایت حاکم شرع، ترک انفاق، غیبت زوج، طلاق خلع و مبارات و وکالت در طلاق. دوم، مبانی حقوقی شامل مقررات قانون مدنی، قانون حمایت خانواده، رویه قضایی، آرای وحدت رویه و نظریه‌های مشورتی مرتبط با دعاوی خانواده (Safaei & Emami, 2018).

ارتباط میان این متغیرها را می‌توان بدین صورت تبیین کرد که مبانی فقهی، مشروعیت و مستند شرعی طلاق به درخواست زن را فراهم می‌کنند و حقوق موضوعه ایران با اقتباس از این مبانی، شرایط، تشریفات و آثار حقوقی آن را در قالب قوانین موضوعه تنظیم می‌نماید. در این میان، دادگاه خانواده به عنوان مرجع اعمال حاکمیت قضایی، با تفسیر و اجرای این مقررات، نقش واسطه میان مبانی فقهی و تحقق عملی حقوق زوج را ایفا می‌کند (Safaei & Emami, 2018).

بر این اساس، چارچوب مفهومی پژوهش حاضر بر این فرض استوار است که کارآمدی نظام حقوقی در حمایت از زوج، تابع میزان هماهنگی میان مبانی فقه امامیه، مقررات قانون مدنی،

برخی آثار بر مبانی فقهی تمرکز داشته‌اند، برخی مقررات قانون مدنی را تحلیل کرده‌اند و برخی نیز به بررسی رویه قضایی یا مقایسه نظام‌های حقوقی اسلامی پرداخته‌اند. با وجود ارزش علمی این پژوهش‌ها، سه خلأ اساسی همچنان قابل مشاهده است. نخست، تاکنون پژوهشی که به صورت هم‌زمان مبانی فقه امامیه، مقررات قانون مدنی، قانون حمایت خانواده و رویه قضایی ایران را در یک چارچوب تحلیلی واحد بررسی کند، بسیار محدود است. دوم، بخش قابل توجهی از تحقیقات موجود، رویکردی توصیفی داشته و کمتر به ارزیابی کارآمدی مقررات قانونی و ارائه راهکارهای اصلاحی پرداخته‌اند. سوم، با توجه به تحولات اجتماعی و ظهور مصادیق جدید عسر و حرج، از جمله خشونت روانی، کنترل اقتصادی، ترک عاطفی و سایر اشکال نوین آسیب‌های خانوادگی، بسیاری از مطالعات پیشین نیازمند بازخوانی و به‌روزرسانی هستند. از این رو، پژوهش حاضر با اتخاذ رویکردی توصیفی-تحلیلی، درصدد است با تلفیق مبانی فقه امامیه، مقررات قانون مدنی، قانون حمایت خانواده و رویه قضایی، تصویری جامع از مبانی فقهی و حقوقی طلاق به درخواست زن ارائه کرده و ضمن ارزیابی کارآمدی نظام حقوقی ایران، راهکارهایی برای ارتقای حمایت از حقوق زنان در چارچوب موازین شرعی و قانونی پیشنهاد کند.

چارچوب مفهومی پژوهش

هر پژوهش حقوقی برای تحلیل صحیح موضوع، نیازمند برخورداری از چارچوب مفهومی منسجم است تا مفاهیم بنیادین، روابط میان آن‌ها و مبانی نظری حاکم بر تحقیق به طور دقیق تبیین شود. در پژوهش حاضر، موضوع «طلاق به درخواست زن» در نقطه تلاقی دو نظام معرفتی، یعنی فقه امامیه و حقوق موضوعه ایران قرار دارد. از این رو، تحلیل این موضوع مستلزم بررسی هم‌زمان قواعد فقهی، اصول حقوقی، مقررات قانونی و رویه قضایی است؛ زیرا هر یک از این عناصر، بخشی از نظام حقوق

عملکرد دادگاه‌های خانواده و تحولات اجتماعی است. هر اندازه این هماهنگی بیشتر باشد، امکان تحقق عدالت خانوادگی، کاهش اختلافات و حمایت مؤثر از حقوق زوجین نیز افزایش خواهد یافت.

پژوهش حاضر بر مجموعه‌ای از مبانی نظری استوار است که چارچوب تحلیل فقهی و حقوقی طلاق به درخواست زن را تشکیل می‌دهند. این مبانی با تأکید بر اصول عدالت، منع سوءاستفاده از حق، حمایت از خانواده و کرامت انسانی، به تبیین جایگاه حقوقی زوجه در نظام حقوقی ایران می‌پردازند. در فقه امامیه و حقوق موضوعه، اگرچه اصل بر حفظ بنیان خانواده و استمرار زندگی مشترک است، اما این اصل مطلق نبوده و در مواردی که ادامه زوجیت موجب ظلم، ضرر یا مشقت غیرقابل تحمل برای زوجه شود، قواعد فقهی و مقررات قانونی، امکان پایان دادن به رابطه زوجیت را پیش‌بینی کرده‌اند. از این رو، تحلیل طلاق به درخواست زن، مستلزم بررسی هم‌زمان این مبانی نظری و نحوه انعکاس آن‌ها در قوانین ایران است. نخستین مبنای نظری این پژوهش، نظریه عدالت در روابط خانوادگی است. عدالت در اندیشه اسلامی صرفاً به معنای برابری صوری میان اشخاص نیست، بلکه به مفهوم قرار گرفتن هر حق در جایگاه شایسته خود، رعایت حقوق متقابل زوجین و جلوگیری از ظلم و تبعیض است. بسیاری از احکام خانواده در فقه امامیه با هدف حفظ عدالت، حمایت از کرامت انسان و جلوگیری از ورود ضرر به هر یک از زوجین تشریع شده‌اند (Najafi, 1984). بر همین اساس، هرچند اختیار ابتدایی طلاق در اختیار زوج قرار گرفته است، اما اعمال این اختیار نباید وسیله‌ای برای تضییع حقوق زوجه یا استمرار وضعیت‌های زیان‌بار باشد. قواعدی همچون لاضرر، نفی عسر و حرج، وجوب حسن معاشرت، الزام به انفاق و اختیار حاکم شرع، همگی در راستای تحقق عدالت در روابط خانوادگی قابل تفسیر هستند (Makarem Shirazi, 2007).

دومین مبنا، نظریه منع سوءاستفاده از حق است. بر اساس این نظریه، هیچ شخصی نمی‌تواند از حقی که قانون برای او شناسایی کرده است، به گونه‌ای استفاده کند که موجب ورود زیان ناروا به دیگری شود. اگرچه قانون مدنی، اختیار طلاق را در اصل برای زوج به رسمیت شناخته است، اما این اختیار نباید به ابزاری برای اعمال فشار، ایجاد بلامتکلیفی یا تضییع حقوق زوجه تبدیل شود. بنابراین، هرگاه امتناع زوج از طلاق موجب استمرار عسر و حرج یا ورود ضرر جدی به زوجه گردد، مداخله دادگاه در راستای جلوگیری از سوءاستفاده از حق و برقراری عدالت حقوقی قابل توجیه خواهد بود (Katouzian, 2013).

سومین مبنا، نظریه حمایت از خانواده است. در نظام حقوقی ایران، حفظ و استحکام خانواده یکی از اصول اساسی قانون‌گذاری محسوب می‌شود، اما حمایت از خانواده به معنای الزام زوجین به ادامه زندگی مشترک در هر شرایطی نیست. فلسفه حمایت از خانواده، حفظ نهادی است که بر پایه مودت، رحمت، احترام متقابل و امنیت روانی استوار باشد. بنابراین، هرگاه استمرار زوجیت موجب از بین رفتن این اهداف و ورود آسیب‌های جدی به یکی از زوجین شود، انحلال نکاح می‌تواند خود در راستای حمایت واقعی از خانواده و پیشگیری از آسیب‌های گسترده‌تر اجتماعی ارزیابی شود (Safaei & Emami, 2018).

چهارمین مبنای نظری، اصل کرامت انسانی است که جایگاه ویژه‌ای در فقه امامیه و نظام حقوقی ایران دارد. قواعدی مانند لاضرر و نفی عسر و حرج نیز در راستای صیانت از کرامت انسان و جلوگیری از تحمیل وضعیت‌های زیان‌بار و غیرقابل تحمل بر اشخاص وضع شده‌اند. بر این اساس، هرگاه ادامه زندگی مشترک موجب نقض کرامت، امنیت یا حقوق اساسی زوجه شود، امکان درخواست طلاق نه تنها با اصول فقه امامیه تعارضی ندارد، بلکه در راستای اهداف عدالت‌محور شریعت و حمایت از حقوق مشروع افراد قابل توجیه است (Makarem Shirazi, 2007). بر پایه

مشترک، موجب صدور آرای متفاوت در پرونده‌های مشابه می‌شود.

در مجموع، می‌توان نتیجه گرفت که نظام حقوقی ایران در حوزه طلاق به درخواست زن، با حفظ مبانی فقه امامیه، گام‌های مؤثری در جهت حمایت از حقوق زنان برداشته است؛ با این حال، تحقق کامل عدالت قضایی مستلزم بازنگری در برخی مقررات، ایجاد وحدت رویه قضایی، توسعه تفسیرهای مبتنی بر عدالت و کرامت انسانی و بهره‌گیری بیشتر از ظرفیت قواعد فقهی در حل مسائل نوظهور حقوق خانواده است.

پیشنهادهای

با توجه به یافته‌های پژوهش، پیشنهادهای زیر ارائه می‌شود: قانون‌گذار با بازنگری در مواد مرتبط با طلاق به درخواست زن، معیارهای روشن‌تر و دقیق‌تری برای تشخیص مصادیق عسر و حرج و سایر موجبات طلاق ارائه کند تا از اختلاف برداشت محاکم جلوگیری شود.

قوه قضائیه با تدوین آرای وحدت رویه و دستورالعمل‌های تخصصی، زمینه ایجاد رویه واحد در رسیدگی به دعاوی طلاق به درخواست زن را فراهم سازد.

آموزش‌های تخصصی مستمر برای قضات دادگاه‌های خانواده درباره مبانی فقه امامیه، تحولات حقوق خانواده و شیوه تفسیر قواعد فقهی متناسب با نیازهای روز جامعه برگزار شود.

آگاهی عمومی زوجین نسبت به آثار حقوقی شروط ضمن عقد نکاح، وکالت در طلاق و سایر حقوق و تکالیف قانونی از طریق برنامه‌های آموزشی و مشاوره‌های پیش از ازدواج افزایش یابد.

در فرآیند رسیدگی به دعاوی خانواده، استفاده از ظرفیت مشاوره، میانجی‌گری و سازوکارهای حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات، پیش از صدور حکم طلاق، بیش از پیش مورد توجه قرار گیرد.

پژوهش‌های آینده با رویکرد تطبیقی، نظام حقوقی ایران را با سایر کشورهای اسلامی از نظر مبانی فقهی و شیوه حمایت از زنان در

این مبانی، چارچوب نظری پژوهش حاضر بر این فرض استوار است که کارآمدی نظام حقوقی ایران در رسیدگی به طلاق به درخواست زن، وابسته به میزان هماهنگی میان مبانی فقه امامیه، مقررات قانون مدنی، قانون حمایت خانواده و رویه قضایی است. هرچه این هماهنگی بیشتر باشد، امکان تحقق عدالت، حفظ کرامت انسانی، حمایت مؤثر از حقوق زوج و در عین حال صیانت از بنیان خانواده نیز افزایش خواهد یافت.

نتیجه‌گیری

طلاق به درخواست زن یکی از مهم‌ترین نهادهای حقوق خانواده در نظام حقوقی ایران است که در نقطه تلاقی فقه امامیه و حقوق موضوعه قرار دارد. هرچند اصل اختیار طلاق در فقه امامیه و قانون مدنی بر عهده زوج است، اما این اختیار مطلق نبوده و قواعد فقهی همچون لاضرر، نفی عسر و حرج، وجوب انفاق، وفای به شرط، ولایت حاکم شرع و اصل عدالت، زمینه حمایت از زوج را در شرایط خاص فراهم کرده‌اند. قانون‌گذار ایران نیز با بهره‌گیری از این ظرفیت‌های فقهی، به‌ویژه در مواد ۱۰۲۹، ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰ قانون مدنی و همچنین قانون حمایت خانواده، امکان درخواست طلاق از سوی زن را در مواردی مانند ترک انفاق، غیبت زوج، تحقق عسر و حرج و شروط ضمن عقد پیش‌بینی کرده است.

نتایج پژوهش نشان می‌دهد که مبانی فقه امامیه از انعطاف لازم برای پاسخ‌گویی به نیازهای نوین حقوق خانواده برخوردار است و بسیاری از چالش‌های موجود، نه ناشی از کمبود مبانی فقهی، بلکه ناشی از اختلاف در تفسیر قوانین، نبود وحدت رویه در تشخیص مصادیق عسر و حرج، طولانی بودن فرآیند رسیدگی و دشواری اثبات ادعا در دادگاه‌های خانواده است. همچنین بررسی رویه قضایی نشان می‌دهد که با وجود رویکرد حمایتی قانون‌گذار، همچنان تفاوت برداشت محاکم از مفاهیمی مانند عسر و حرج، سوء معاشرت، خشونت خانگی، اعتیاد زیان‌آور و ترک زندگی

کرامت انسانی، منع ضرر و حمایت از استحکام خانواده توجه کند تا میان حفظ کیان خانواده و حمایت از حقوق مشروع زوج توازن مؤثرتری برقرار شود.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Divorce at the wife's request is among the most significant and contested issues in Iranian family law because it lies at the intersection of Imami jurisprudence, statutory civil law, judicial interpretation, and contemporary social change. In the classical structure of Imami jurisprudence, divorce is generally categorized as a unilateral legal act whose initial execution is entrusted to the husband, and this doctrinal position has historically influenced the formation of Iranian Civil Law. However, this does not mean that the wife is deprived of all legal and jurisprudential means of release from a harmful or intolerable marital relationship. Rather, the legal architecture of divorce at the wife's request reflects an attempt to reconcile two foundational concerns: the preservation of family stability and the protection of the wife against harm, hardship, neglect, and injustice. In Islamic legal thought, the family is not merely a private contractual arrangement, but a moral, social, and legal institution designed to secure tranquility, affection, mutual responsibility, and human dignity. For this reason, although divorce is recognized as legally permissible, it is approached with caution and is generally treated as a last resort when reconciliation is no longer possible and the continuation of marital life undermines the very objectives of marriage (Makarem Shirazi, 2007; Najafi, 1984). Within this

دعای طلاق مقایسه کنند تا از تجربه‌های موفق تقنینی و قضایی بهره‌برداری شود.

مطالعات آینده نقش رویه قضایی، آرای دادگاه‌های خانواده و تأثیر عوامل اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی را بر تحقق عملی حقوق زنان در دعای طلاق به درخواست زوج به صورت میدانی و بین‌رشته‌ای بررسی کنند.

پیشنهاد می‌شود قانون‌گذار با حفظ مبانی فقه امامیه، در تفسیر و اصلاح مقررات مربوط به طلاق، بیش از پیش به اصول عدالت،

framework, the present study addresses the jurisprudential and legal foundations of divorce at the wife's request in Imami jurisprudence and Iranian Civil Law, with particular attention to the extent to which existing rules can protect women's legitimate rights while maintaining the normative value of family cohesion (Katouzian, 2013; Safaei & Emami, 2018).

The study adopts a descriptive-analytical method and is based on the examination of authoritative jurisprudential sources, civil law doctrines, statutory provisions, and judicial understandings relevant to divorce initiated by the wife. Its central problem is whether the traditional recognition of the husband's primary authority over divorce necessarily prevents women from obtaining divorce in situations of harm, hardship, abandonment, non-maintenance, breach of contractual stipulations, or other serious disruptions of marital life. The research proceeds from the assumption that Imami jurisprudence contains internal corrective mechanisms that prevent the husband's authority from becoming absolute, arbitrary, or oppressive. These mechanisms include the rule of no harm, the negation of hardship and distress, the principle of fulfillment of contractual stipulations, the prohibition of injustice, the obligation of maintenance, and the authority of the religious judge to intervene where the continuation of marriage results in serious

harm or violates fundamental rights (Imam, 2000; Tabatabaei Yazdi, 1998). From a legal perspective, these jurisprudential foundations have been reflected in Iranian Civil Law through provisions concerning the husband's absence, failure to provide maintenance, hardship and distress, and the legal effects of stipulations incorporated into the marriage contract. Accordingly, the study does not treat divorce at the wife's request as a departure from Imami jurisprudence, but rather as an application of its justice-oriented capacities in circumstances where the continuation of marital life becomes legally and morally indefensible (Katouzian, 2013; Safaei & Emami, 2018).

The jurisprudential foundation of divorce at the wife's request is primarily rooted in the recognition that legal rights in Islamic jurisprudence must not be exercised in a manner that produces unjust harm. The rule of no harm, derived from the well-known maxim "no harm and no reciprocating harm in Islam," plays a central role in this analysis. According to this rule, a legal command or right cannot be interpreted in a way that imposes an unlawful or excessive injury on another person. In the context of family law, this means that the husband's authority over divorce cannot justify compelling the wife to remain in a marriage that causes serious physical, psychological, financial, or reputational harm (Hurr al-Amili, 1988; Makarem Shirazi, 2007). Closely connected to this principle is the rule of negating hardship and distress, which holds that the Sharia does not impose unbearable hardship upon individuals. This rule provides a jurisprudential basis for allowing judicial intervention when the wife's continued marital life becomes severely burdensome and incompatible with justice, dignity, and the objectives of marriage (Najafi, 1984; Shahid, 1990). The same logic applies to cases of non-maintenance, prolonged absence, breach of

marital obligations, and serious misconduct by the husband. In these situations, the role of the religious judge or competent court is not to undermine the institution of marriage, but to prevent the misuse of legal authority and to restore justice where the ordinary functioning of marital rights has failed (Imam, 2000; Mohaqqueq, 1988).

Another important foundation of divorce at the wife's request is the legal and jurisprudential validity of stipulations within the marriage contract. In Imami jurisprudence, contractual stipulations that do not contradict the essence of the contract or mandatory rules of Sharia are generally binding, and the principle of fulfillment of conditions enables the parties to regulate certain aspects of their marital relationship in advance. On this basis, a wife may be granted agency in divorce under specified conditions, such as the husband's non-maintenance, harmful addiction, abandonment, serious misconduct, remarriage without consent, or other circumstances stipulated in the official marriage document. Although agency in divorce does not technically transfer the original right of divorce from the husband to the wife, it provides a practical legal mechanism through which the wife may obtain divorce when the stipulated conditions are realized (Ja'fari Langroudi, 2012; Safaei & Emami, 2018). This mechanism is particularly important because it demonstrates how Iranian family law has used contractual techniques to mitigate the imbalance created by the husband's primary authority over divorce. Comparative studies of Muslim family laws also show that many Islamic legal systems have developed mechanisms, within the boundaries of religious legitimacy, to expand women's access to judicial divorce and to respond to evolving social needs (Esposito & DeLong-Bas, 2001; Welchman, 2007). Therefore, the recognition of contractual stipulations, judicial divorce, and the

intervention of the competent court should be understood as part of a broader jurisprudential and legal effort to harmonize family stability with protection against harm and injustice.

The findings indicate that Iranian law has made important progress in recognizing the wife's right to request divorce under defined conditions, yet practical challenges continue to limit the effectiveness of these protections. The most significant challenge is the evidentiary burden placed on the wife, particularly in cases involving hardship and distress. Although statutory and judicial practice may recognize examples such as harmful addiction, abandonment of family life, continuous violence, long-term imprisonment, incurable illness, and failure to provide maintenance, many harmful situations are difficult to prove through conventional forms of evidence. These include psychological violence, emotional abandonment, coercive control, persistent humiliation, economic restriction, and other forms of non-physical harm that may severely undermine the wife's dignity and mental health. The open-ended nature of hardship and distress allows judicial flexibility, but it also produces inconsistency when courts differ in their interpretation of concepts such as intolerable hardship, injury, misconduct, or abuse (Katouzian, 2013; Safaei & Emami, 2018). The study further finds that the effectiveness of legal protection depends not merely on the existence of statutory provisions, but on the interpretive approach adopted by judges, the availability of clear evidentiary standards, the speed and accessibility of family court proceedings, and the degree to which jurisprudential principles are interpreted dynamically in light of contemporary family realities (An-Na'im, 2002; Makarem Shirazi, 2007). Thus, while the legal system has developed significant tools for protecting women, the gap between formal recognition

and practical enforcement remains a central concern.

In conclusion, divorce at the wife's request in Iranian law should be understood not as a contradiction of Imami jurisprudence, but as one of the most important areas in which the justice-oriented capacities of that jurisprudence can be applied to contemporary family disputes. The study concludes that the husband's primary authority over divorce is not absolute and must be interpreted within the broader framework of justice, prevention of harm, fulfillment of obligations, protection of dignity, and judicial oversight. Iranian Civil Law has incorporated several jurisprudential mechanisms that allow women to seek divorce in cases of non-maintenance, absence, hardship and distress, contractual stipulations, and other serious disruptions of marital life. Nevertheless, the full realization of these protections requires clearer legal criteria, greater consistency in judicial practice, more dynamic interpretation of hardship and harm, improved evidentiary mechanisms for non-physical forms of abuse, and better use of family counseling and mediation before final adjudication. Strengthening this area of law requires a balanced approach: one that preserves the value of family stability while recognizing that genuine family protection cannot be achieved by forcing a spouse to remain in a relationship marked by harm, injustice, humiliation, or intolerable hardship. Such an approach can enhance legal certainty, support judicial fairness, and better protect the legitimate rights and dignity of women within the framework of Islamic jurisprudence and Iranian law.

References

- An-Na'im, A. A. (2002). *Islamic Family Law in a Changing World*. Zed Books.
- Esposito, J. L., & DeLong-Bas, N. J. (2001). *Women in Muslim Family Law* (2nd ed.). Syracuse University Press.

- Hurr al-Amili, M. (1988). *Wasa'il al-Shi'a*. Al al-Bayt Institute.
- Imam, K. (2000). *Tahrir al-Wasilah* (Vol. 2). Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Ja'fari Langroudi, M. J. (2012). *Legal Terminology*. Ganj-e Danesh Publications.
- Katouzian, N. (2013). *Family Law* (Vol. 1). Mizan Publishing.
- Makarem Shirazi, N. (2007). *Al-Qawa'id al-Fiqhiyyah* (Vol. 1-3). Imam Ali ibn Abi Talib School Publications.
- Mohaqqeq, H. (1988). *Shara'i al-Islam fi Masa'il al-Halal wa al-Haram*. Isma'iliyan Publications.
- Najafi, M. H. (1984). *Jawahir al-Kalam fi Sharh Shara'i al-Islam* (Vol. 29-33). Dar Ihya al-Turath al-Arabi.
- Safaei, H., & Emami, A. (2018). *Family Law* (5th ed.). SAMT Publications.
- Shahid, T. (1990). *Masalik al-Afham*. Islamic Publications Office.
- Tabatabaei Yazdi, S. M. K. (1998). *Al-'Urwah al-Wuthqa*. Islamic Publications Office.
- Welchman, L. (2007). *Women and Muslim Family Laws in Arab States: A Comparative Overview of Textual Development and Advocacy*. Amsterdam University Press.